

دکتر سیدجعفر شهیدی

استاد دانشگاه

سرپرست لغت نامه دهخدا

## چند هفته در کشور اردن

-۹-

هذه الخلافات والتحزبات العميقة في المجتمع البدوي و استغراق الصحراء لهم بمقرراتها الشاقة حرم الجزيرة العربية من ان تدين بقانون موحد يسيطر عليها و بنظم حياتها فلم تكن هناك اية فرصة او اى مقومات لايجاد حكومة مستقرة بالمعنى الاصطلاحي لتوحيد هذا الشعب المتناثر في شكل سياسى معين او تدفع الاخطار الخارجية.

يقول ارنولد حسب ماترجمه الدكتور حسن ابراهيم:

كانت كل قبيلة او عشيرة تؤلف جماعة منفصلة مستقلة تمام الاستقلال و ينسحب هذا الاستقلال ايضا على افراد القبيلة فكل فرد منهم لا يعتبر زعامة شيخ قبيلته او سلطته الا رمز الفكرة عامة شاعت الظروف ان يأخذ هو منها بنصيب . بل كان مطلق الحرية في ان يرفض ما اجتمع عليه رأى الاغلبية من ابناء قبيلته...

هذا الوضع السياسى المفكك ايضا لم يقف اثره على داخل الجزيرة بل لقد

این اختلافات و دسته بندیهای ریشه دار زندگانی چادر نشینی ، و مقررات دشواری که صحرا برای آنان وضع کرده بود و ناچار از پذیرفتن آن بودند، مانع می شد که جزیره العرب به قانونی یگانه گردن نه و حکومت این سرزمین را بدست گیرد و زندگانی در آنرا صورتی بخشد، در آنجا هیچگونه علل یا امکان حکومت مرکزی بمعنی اصطلاحی آن وجود نداشت تا برای این مردم پراکنده از یکدیگر وحدت سیاسی بوجود آورد و خطرات خارجی را از آنان دور سازد .

هر قبيله يا تيره ای گروهی جدا گانه تشکیل میداد که به تمام معنی مستقل از دیگری بود بلکه این استقلال گاهی از حدود تیره و قبيله تنزل میکرد و بصورت استقلال فردی تجلی مینمود چه هر يك از افراد قبيله ریاست شيخ قبيله خویش و قدرت او را از آنجهت می پذیرفت که در پناه آن بتواند بدانچه آرزو دارد برسد . بلکه گاهی خود مختاری وی تا آنجا دامنه می یافت که رأى اکثریت افراد قبيله خود را نپذیرد .

تأثیر سیاسی این پراکندگی و ناپیوستگی با هم بداخل جزیره محدود نبود بلکه بر اثر

تخطاها و بالآخری کان مدخلا نخدمه النفوذ الخارجی الی الجزیة فالتحق الغسانة بالروم و تبع المناذرة الفرس و من ثم و رث العرب فوق مالدهم من حزازات و خلافات ماکان بین امپراطورین من عداوة و خصومة .

و کم هو جمیل هنا ان نقل الی اسماع حضرات السادة رأی ابن خلدون فی العرب ، هم اقرب الی الشجاعة لانهم قائمون بالمدافة عن انفسهم لایکلونها الی سواهم و لایثقون بغيرهم قد صار لهم الباس خلقا و الشجاعة سجیة ... الی ان یقول هم مع الانفة و بعد الهمة و المناقشة فی الرئاسة اسرع الناس قبولا للحق و الهدی لسلامة طباعهم من عوج الملكات و برائتها من ذمیم الاخلاق .

هكذا ظل هذا المعسكر مغلقا علی نفسه محتفظا بقومه و خصائصه البطولية و دمه الحار الثائر الی ان جاء القائد الاعلی الذی و حد الروؤس المتنافرة تحت حکمته و صحیح وضع المجتمع و هدی التائهن الناقمین علی انفسهم الی الشرف و الحرمة و الکرامة الحقیقة الی یجب ان یعتز بها و رسم له طریق الغایة الشریفة فحقن الدماء و قال «باایها الناس ان دمائکم و اموالکم حرام علیکم الی ان تلقوا ربکم» فلما طالبت العصبیة بایجاد حل لها کان طریق الجهاد قد انفتح علی مصراعیه امامها فطابت لهم العصبیة فی

همین اختلافات قدرتهای خارجی توانست در داخل این منطقه نفوذ کند تا آنجا که غسانیان خود را به روم پیوستند و آل منذر در حمایت حکومت ایران درآمدند و در نتیجه آثار اختلاف و کشمکش های این دو دولت بزرگ نیز بر مجموع اختلافات داخلی که مردم جزیره با یکدیگر داشتند افزوده شد .

در اینجا مناسب است عقیده ابن خلدون را در باره عرب برای شما شنوندگان محترم بیان کنم : «عرب صحرانشین شجاع تر از دیگرانست چه آنان دفاع از خود را خود بعهده میگیرند و بدیگری وانمیگذارند و جز بخود اعتماد ندارند ستیزه جویی خوی و شجاعت طبیعت آنان شده است» . تا آنکه می گوید «عرب با همه خویشتن بینی ، بلند همتی و ریاست طلبی که دارد برای پذیرفتن حقیقت و هدایت از دیگر مردم آماده ترند چه طبیعت آنان از قبول عادات ناپسند و اخلاق ناستوده برکنار مانده است» .

این سرزمین در چنین موقعیت دشواری بسر می برد و خصوصیات نژادی چون جنگه جوئی خویش را همچنان حفظ می کرد و خون گرم جوشان را در رگهای مردم خویش نگاه میداشت تا آنکه پیشوای بزرگ آنان پیدا شد ، پیشوایی که این مردم گریزان از یکدیگر را زیر فرمان خود آورد و اجتماع نابسامان عرب را سامان داد ، و مردم گمراهی را که از خود نیز ناخشنود بودند به شرافت ، بزرگی و بزرگواری حقیقی که عزت آنان در آن بود راهنمایی فرمود . راه رسیدن به هدف عالی را برای آنان روشن کرد . خونهارا محترم شمرد و گفت : « مردم ! خون شما ، مال شما بر شما حرامست تا آنگاه که پروردگار خود را ملاقات کنید» . از آن پس عصبیت نژادی مسیر خویش را به سوی میدانهای جهاد تغییر داد و ککش و کوششها

سبیل الحق و وجدت عصیتهم غداها عن هذا الطريق فكانوا اشرف وحدة متماسكة على قلب واحد نزل خالد بن الوليد من مقام القيادة الى مقام الجندی عن طيب خاطر ليتولى القيادة ابو عبيدة دون ان يسأل فهو هو الجندی في مكان القائد و هو هو القائد في مكان الجندی .

### فبالاعتاب صليت او المحراب سيات

وكانوا تلك القوة المعنوية الهائلة الموحدة امام المشركين ليذكروا نعمة الله عليهم اذ كانوا اعداء فالف بين قلوبهم فاصبحوا بنعمته اخوانا و يشكر الله على درجة الشهادة و جنة تجرى من تحتها الانهار ثوابا لمن اراق دمه في سبيل الحق بعد ان كان يرقها من اجل ناقة اعتدت على كلاء او خلاف على رهان وما الى ذلك .

اما القسم الثاني او الصورة الثانية من المجتمع و هي اهل الحضرة فهم المتمتعون بالاستقرار في مراكز الثروة و الحضارة فقد قامت المدن من قديم الازمنة في الجزيرة العربية على اساس عاملين الاول خصب الارض و وفرة المياه مما ربط الناس بالارض فاشتغلوا بالزراعة و الثاني طرق القوافل التجارية التي قامت المدن عليها كمحطات او منازل لهذه القوافل فقد كانت الجزيرة تعتبر من اهم الطرق التجارية اذ ذلك نظرا لموقعها الجغرافي بين المحيط الهندي و مصر و الشام .

در راه خدا بكار رفت ، و همان مردم خود خواه خويشتن بين در پرتو تعليمات اين پيشواى آسمانى چنان با يكديگر يكي شدند كه خالد بن وليد به ميل خود از رتبه فرماندهى به حد سر بازي تنزل ميكرد تا ابو عبيده منصب فرماندهى را بعهده بگيرد بى آنكه به پرسد چرا فرمانده به حد سر بازي تنزل ميكند و چرا سر بازي مقام فرمانده را اشتغال مينمايد

### «خواه باستانه نمازگزارم و خواه به محراب هر دو يكسان است» ؛

چنان نيروى معنوى بزرگ و منظمى را برابر مشركان پديد آوردند تا نعمتى را كه خداوند بر آنان ارزاني داشته است بياد آورند چه آن هنگام كه دشمنان پراكنده بودند خداى دلهای آنان را با يكديگر سازگارى داد و در برکت و نعمت پروردگارى باهم برادر شدند يا آنكه بدرجه شهادت و بهشت جاويدان رسند و خونهاى آنان بهشت جاويدان گردد ، همان خونی که در دوره جاهليت در راه ماده شترى که بدرون سبزه زار پا نهاده بود ريخته ميشد يا جاني که بخاطر گرو بستن در قمار از تن بيرون مى رفت .

دسته دوم از مردم اين سرزمين شهر نشينان بودند . اينان از مزايای شهر نشينى و زيستن در مهد ثروت و تمدن بهره مند بودند . از دير باز شعر و شهر نشينى در جزيره العرب بر اثر دو علت بوجود آمد ، يکى آبادانى زمين و فراوانى آب که مردم را به يکجا زيستن پاى بند ميكرد و بکسب و کار ميپرداختند ، و ديگرى راه هاى تجارتي سبب مى شد شهرها در مسير راهها ساخته شود و اين شهرها بارانداها يا منزلهها براى کاروان شمار ميرفت .

وكان الحجاز ومكة بالذات من اعظم المراكز التجارية بتأثير القوافل و وجود الكعبة شرفها الله وانعقاد الاسواق كسوق عكاظ مما جعل لها مكانة الرئاسة وكان في مكة نوع من الحكم كظاهرة ضرورية للمجتمع الحضري فقد حكمت قريش منذ القرن الخامس حين تولى قصي بن كلاب رئاسة دارالندوة التي انشأها وكان له عقدا للواء و الحجابة والسقاية و الرفادة و انقلت هذه الوظائف الى قريش و فروعها حتى ظهر الاسلام .

وكان القريش شأنها في مضمار التجارة حتى ان بعض اللغويين قالوا لقد سميت قريش قسريشا لانهم ينقرشون فحيثما يمم المال يمموا و كانت رحلة الشتاء والصيف لا يلافي قريش، ايلافهم رحلة الشتاء والصيف، فليعبد وارب هذا البيت، الذي اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف. وفعلا كان للحضريين من المتخمين الامتين واصحاب رؤوس الاموال في مكة و المدينة واليمن من الحظ الوافر والنصيب العظيم من المكنة والثراء و بحبوحة الحياة والعيشة الناعمة ما دفعهم الى البطر والتكبر والاغترار، و انتهى بهم الامر الى عبادة المال و اكتناز الذهب والفضة و تحكيم راس المال و ابتز واستعبد و استغل الاراضي

جزيرة العرب بخاطر موقعت جغرافي آن كه بين اقيانوس هند و مصر وشام قرار گرفته است از مهمترين راههاى بازرگاني آنروز بحساب مي آمد . حجاز و بخصوص مكه بخاطر وجود خانه مبارك كعبه و رفت و آمد قافلهها از بزرگترين مراکز تجارت بود. بازارهاى موسمی مانند سوق عكاظ كه در شهر مكه بر پا مي شد ، ابهت خاصى براى اين شهرها ايجاد کرده بود. در مكه بحكم ضرورت حكومت گونه‌اى كه در خور مردم شهر نشين است وجود داشت . قريش در قرن پنجم و از آن هنگام كه قصي بن كلاب « دارالندوة » را بوجود آورد و رياست آن مجلس و پرده داري كعبه و سيراب كردن حاجيان و دستگيري زائران را بعهده گرفت براين شهر حكومت ميكرد و اين وظائف تا ظهور اسلام بميراث درخاندان قريش همچنان باقى بود. قريش موقعيت خود را در تجارت دارا بود تا آنجا كه بعضى گفته اند قريش را بدین نام خواندند چون مال مي اندوختند (۱) و هر جا مالي بود روى بدان ميكردند و براى كسب مال دونويت در سال به بيرون مكه سفر ميكردند سفر زمستاني و سفر تابستاني « براى الفت يافتن قريش الفت يافتن آنان هنگام كوچ كردن زمستان و تابستان ، پس بپرستيد پروردگار اين خانه را كه طعام داد آنانرا در گرسنگي و ايمن ساخت آنانرا از بيم » . ( سوره قريش ) در چنان وقت شهر نشينان و سرمايه داران مكه و مدينه و يمن كه در خانه و ملك خود آسوده آرميده بودند از ثروت و مكننت و لذات زندگاني برخوردارى فراوان داشتند، چندانكه اين خوشگذراني آنانرا خويشتن بين و خود پسند و سرکش ساخت و تا آنجا كه معبود آنان

والدور و موارد الحیاة وكان نتيجة لذلك ان تضخمت طبنة الارقاء والاقنان وازدادت الهوة اتساعا وعمقا بين الطبقتين طبقة السادة والاغنياء من جانب و العبيد الكادحين من جانب آخر. وكانت اذان السماء و عيونها اقرب الى شكوى العبيد الذين يعانون من آذان هولاء القوم و عيونهم . وكانت الفترة قد طالت بالبصير في انتظار ساعة الصفر ليخرج البشير من هذا الدثار الثقيل الذي ران على الانسان فيصحح الموضوع «يا ايها المدثر قم فانذر وربك فكبر وثيابك فطهر والرجز فاهجر ولا تمنن تستكثر».

لقد كان اصحاب المصالح غلاظ اكباد لدرجة نكفئ بالتلميح اليها بما لقيه الرسول وعشيرته الاقربون واصحابه رجالا و نساء مما حدث لخباب و بلال وعمار بن ياسر و امه و غيرهم مما اضطر المسلمين الى الهجرة الى الحبشة . كما هاجر الرسول «ص» شخصاً الى يثرب فحاولوا التخلص من محمد «ص» بكل وسيلة و لكن يدالله هي العليا دائما و وسوس لهم رأس المال بشراء محمد «ص» ولكنه قال لعنه و الله لو وضعوا الشمس في يميني والقمر في يساري على ان اترك هذا الامر حتى يظهره الله او اهلك فيه ما تركته» .

مال و اندوخته ايشان طلا و نقره بود . سرمايه داری حکومت مطلق داشت هر جا اندوخته ای بود می رپود هر جا زمینی ، خانه ای یا وسیله ای از وسائل زندگانی یافت می شد در اختیار می گرفت . نتیجه این شد که طبقه ای بزرگ بنام برده و بنده پدید آمد و روز بروز شکاف بین این دو طبقه ثروتمند و رنجبر بیشتر گشت گویا دیده و گوش آسمان برای پذیرفتن شکایت بردگانی که در سختی و بدبختی بسر می بردند گشوده تر بود تا در لحظاتی که طاقت آنان طاق و کاسه صبرشان در انتظار فرج غیبی و رسیدن مژده آزادی لبریز است پیمبر رحمت پرده را از روی خود بیکسو افکند و برای نجات این بندگان برخاست: « ای جامه دسر کشیده ! برخیز ! و بترسان ! و پروردگار خویش را تکبیر گوی ! و جامه های خود را پاکیزه ساز ! از بتان دوری کن ! و مده تا آن که بیش ستانی ! ! (آیات سوره المدثر) .

حقیقت اینست که ثروتمندان سنگدلی را به نهایت رسانده بودند و برای نمونه آن کافی است که ببینیم با پیمبر و خویشان نزدیک او و یارانش ، چه زن و چه مرد - چه کردند و کسانی مانند خباب و بلال و عمار یاسر و مادرش و جز ایشان از دست این مردم خونخوار پول دوست چه کشیدند ، چند آنکه مسلمانان ناچار شدند به حبشه هجرت کنند و پیمبر نیز به مدینه هجرت کرد ، سرمایه داران قریش تا آنجا پایداری کردند که خواستند محمد را با پول بخرند ولی او گفت: «عموی مهربان اگر آنان آفتاب را در دست راست و ماه را در دست چپ من بنهند و بخواهند این رسالت تاریخی را رها کنم ممکن نیست.»